

دکتر محمد و حید دستگردی

شعراى انگلستان

ویلیام شکسپیر (۱۵۶۴-۱۶۱۶)

William Shakespeare

ویلیام شکسپیر شاعر، هنر پیشه و نمایشنامه نویس بزرگ انگلیسی در ۲۶ اپریل ۱۵۶۴ در استراتفورد چشم بجهان گشود. آنچه محقق است اینستکه تاسن سی سالگی از زندگی این نویسنده نامی اطلاعی در اختیار ما نیست تا معلوم گردد در کجا درس خوانده و کدام استاد ذوق سرشار و استعداد خارق العاده ویرا پرورش داده است. شکسپیر بدون تردید بزرگترین و محبوبترین نویسندگان عالم است زیرا که در میان نویسندگان گیتی هیچکس به اندازه شکسپیر اذدل آدمی باخبر نبوده و طبایع مختلف آدمیان را بهتر شناخته است. شکسپیر مانند هر شاعر بزرگ دیگر تنها به جزیره انگلستان تعلق ندارد بلکه ویرا میتوان شاعر نغمه سرای نوع بشر دانست زیرا که سخنان نغز و دلنشین او در طبع همه مردم گیتی اثر کرده و آنانرا بر سرشوق و ذوق آورده است.

ترجمهٔ منتخبی از اشعارش

« خاطرۀ معشوق »

چون باحالی نزار و پریشان و در تنهائی مطلق بر بی اقبالی و اوضاع نابسامان خویش تأسف و تلهف میخورم و با فریادهای بی ثمر خود آسمان بی تفاوت را بزحمت می اندازم و چون بر زندگی خود نظر افکنده سرنوشتم را لعنت می کنم آنگاه آرزو میکنم که ایکاش من نیز در عداد نیکبختان و از مصاحبت دوستان یکدل برخوردار بودم و از هنر و بصیرت ایشان بهره ای داشتم.

چون چنان می اندیشم و نفس خود را تحقیر میکنم ناگهان بیاد تو می افتم .
 آنگاه چون پرندهای که از دمیدن فلق مسرور و شادمان میگردد من نیز از آن افکار
 مغموم بدر آمده خود را در عالم علوی احساس می کنم . چون عشق شورانگیز تو ثروتی
 عظیم برای من بارمغان می آورد و این خوشبختی را باشکوه و ابهت پادشاهان و سلاطین
 هرگز داد و ستد نخواهم کرد .

« افکار دل انگیز »

هنگامیکه در دریای افکار شیرین فرو میروم و وقایع گذشته را بخاطر می آورم،
 بر آرزوهای برباد رفته خود تأسف میخورم و باحزن و اندوهی عمیق که از نو در من
 حاصل می شود بر اتلاف عمر عزیز حسرت میخورم . آنگاه خاطره دوستان عزیزیکه
 در گرداب هولناک مرگ فرو رفته اند در من زنده می شود و بیاد آنان سرشک از دودیده
 فرو میبارم و از هجران ایشان عمیقاً متأثر می گردم .

در آنوقت مجدداً از بیاد آوردن آلام گذشته خود محزون شده از رنجی بدرد
 دیگر میپردازم گوئی این تأثرات را هرگز پایانی نیست . اما اگر در همان لحظه، ای
 یار مهربان، بیاد تو افتم آنگاه همه آلام و مصائب خود را فراموش کرده در درون خود
 دیگر غمی احساس نمی کنم .

« عشق »

هنگامیکه بتفکر میپردازم دوست ندارم هیچ عاملی رشته ارتباط افکار
 دل انگیز مرا پریشان سازد . عشقی که با گذشت زمان تغییر کند و یا جای خود را به
 احساسی دیگر دهد عشق نام نتواند داشت . عشق مانند نقطه ثابتی است که در معرض
 طوفانها قرار میگیرد لکن تکانی نمیخورد .

عشق همچون ستاره ایست که کشتیهای سرگردان را بجانب ساحل راهنمایی
 میکند و با آنکه هر چیز از آن الهام میگیرد اما قدرش مجهول است . عشق با گذشت

زمان سستی نمیگیرد هر چند پیوسته در معرض حوادث متفاوت است. گذشت ساعات و هفته‌ها بر عشق تأثیر نتواند کرد چون دامنه ارتباط آن به ابدیت پیوسته است. اگر این سخن خطا باشد و ابطال آن ثابت گردد بنا بر این من نیز چیزی ننوشته و هیچ آدمی نیز در دام عشق گرفتار نیامده است.

الکساندر پوپ (۱۶۸۸-۱۷۴۴)

«Alexander pope»

الکساندر پوپ شاعر نامدار انگلیسی در تاریخ ۲۱ مه سال ۱۶۸۸ در خیابان لومبارد لندن بدنیا آمد. پدرش پارچه فروش بود لکن در اواخر عمر از این کار دست کشید و با پول مختصری که ذخیره کرده بود در جنگل ویندسور گوشه انزوا گرفت. پوپ تحصیلات مرتب نکرد. قبل از آنکه بسن دوازده سالگی برسد مختصری لاتین و یونانی نزد معلمان مختلف آموخته بود. در سن هفده سالگی بعزت افراط در مطالعه سلامت خود را از دست داد. ظاهر خوش آبندی نیز نداشت و همین حالات دید وی را نسبت بزندگی تغییر داده در آثارش نیز تأثیر گذاشت.

منتخبی از اشعارش:

« امید »

خالق کائنات بر همه امور عالم بدیده بی تفاوت مینگرد. می بیند که چگونه قهرمانی معدوم میشود، یا گنجشگی بزمین سقوط میکند و باذرات اجسام از هم متلاشی میگرددند، حبابی از میان بر میخیزد و یا جهانی منهدم میشود. آنگاه امید با بالهای ایزان پیروز در میآید در حالیکه پیوسته بانتظار مرگ است و خدا را پرستش می کند.

از آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد ترا خبر نمیدهند بلکه امید تنها مایه تسلی تست. امید همچنان در قلب آدمی موجود است و او را به خوشبختی آتی بشارت

میدهد. روح که از اصل خود بدور افتاده پیوسته بزندگان آینده متوجه است. بآن هندی درمانده نظر افکن که فکر نا پخته او خدا را در میان توده ابرها جستجو میکند یا صدای او را از طریق باد میشوند. علوم هرگز باو نیاموخته است که بمطالعه اجرام سماوی پردازد. با اینهمه طبیعت ساده او برای او جهانی از امید پدید آورده است، امیدی که با جنگلهای بی انتها و آبهای بیکران در آمیخته است. وی پیوسته در دامان موطن خود زندگی میکند جائیکه از مصائب شیاطین برکنار است و از مسیحیان پول پرست نیز خبری نیست. بودن تنها آرزوی اوست در حالیکه بکمک فرشتگان نیز او را نیازی نیست. در آن شرائط زندگانی میکند در حالیکه سگ باوفایش مصاحب دائمی اوست.

با وجود شکست دولت مرکزی ایران از عرب ملت ایران با آسانی تبعیت عرب را قبول نکردند و هر ولایت از ولایات ایران پی در پی و چندین بار قیام کرده و با عربها جنگید و سالهای دراز این شورشها و مقاومتها طول کشید بطوریکه عربها در خارج از قلعه های خود که قشون و سنگر داشت ایمن نبودند و جرأت استقرار در مملکت و میان مردم نداشتند مخصوصاً تمام مورخین متفق اند بر اینکه در مقابل لشکر پر شور و تازه نفس و جان نثار و از خود گذشته و بی پروای عرب هیچ قومی بیشتر از ملت ایران مقاومت نکرد و این مقاومت بحدی شایان حیرت بود که نظر مسلمین را مخصوصاً از همه نقاط منصرف و بسوی ایران معطوف داشت.